

## مقدمه‌ای بر تدخیص الشافی شیخ طوسی\*

دکتر مهدی محقق

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی

پس از درگذشت پیغمبر اسلام اختلافات گوناگونی میان مسلمانان پدیدار گشت که مهم‌ترین آنها اختلاف در اصول دین و اختلاف در مسأله امامت بود. اختلاف در اصول از آنجا پیدا شد که مردم در باره صفات خدا و عدالت و کلام او و همچنین قضا و قدر همداستان نبودند و اختلاف در مسأله امامت از آنجا ناشی گشت که برخی امامت را به ائمه اهل بیت و اختیار امت و برخی دیگر با نصّ و تعیین صاحب شریعت اثبات می‌کردند. (۱)

به همان اندازه که علوم اسلامی در نتیجه ترجمه آثار عقلی یونانی و سریانی و پهلوی به عربی و همچنین کوشش دانشمندان در توسعه علوم مربوط به قرآن و حدیث افزون گشت دامنه بحث در این مسائل وسیع تر گردید اختلاف در اصول موجب پیداشدن مکتبهای مختلف کلامی مانند اشعری و معتزلی گشت و از اختلاف در امامت فرقه‌های مختلف مذهب شیعه و سنی به وجود آمد. دانشمندان اشعری بیشتر توجه به قرآن و حدیث و علوم نقلی داشتند در حالیکه معتزله با استفاده از علوم یونانی به افکار اسلامی رنگ فلسفه داده بودند چنانکه این معنی در میان اهل علم شهرت یافته بود که هیچ معتزلی نمی‌توان یافت که از فلسفه بی‌اطلاع باشد. (۲)

مذهب سنی تمایل به فکر اشعری پیدا کرد در حالیکه شیعه با افکار معتزلی بیشتر سازگار بود و از این جهت است که در بسیاری از مسائل شیعه و معتزله با هم هم‌آهنگ هستند و حتی دانشمندان اهل سنت خود تصریح کرده‌اند بر اینکه شیعه در بیشتر از مسائل اصولی موافق با معتزله است و فقط در برخی از مسائل با آن مکتب اختلاف

---

\* - متن خطابه ایست که نویسنده در روز ۲۸ اسفند ۱۳۴۸ در کنگره هزاره شیخ طوسی در مشهد ایراد کرده است.

دارد و آن هم مربوط به مسأله امامت است و این مسأله به فروع بیشتر نزدیک است تا به اصول. (۳) و حتی در همین مسأله امامت برخی از معتزلیان موافقت خود را با شیعه اظهار کرده و علی را بر دیگر یاران پیغمبر مقدم داشته‌اند. (۴) و شکی نیست که بیشتر آنان صریحاً امامت علی را انکار کرده‌اند و همین موجب گردیده که تمایل شیعه به اعتزال مورد طعن قرار گیرد. (۵)

دانشمندان بزرگ اعتزال از طرفی آراء و افکار هواخواهان عثمان را ذکر می‌کردند و از طرفی دیگر به ذکر مقالات پیروان علی می‌پرداختند. (۶) به این مناسبت مسأله امامت از مسائلی بود که بسیار مورد توجه هر دو گروه یعنی شیعه و معتزله قرار گرفته بود زیرا این دو گروه بودند که می‌توانستند که آنچه که در این مسأله منقول است رنگ عقیلی به آن بدهند.

اگر نظری به فهرست ابن ندیم بیفکنیم می‌بینیم از طرفی دانشمندان معتزلی همچون بشر بن معتمر و ضرار بن عمرو در مسأله امامت کتاب تألیف کرده‌اند. (۷) و از طرفی دیگر بزرگان شیعه همچون هشام بن حکم و محمد بن نعمان معروف به مؤمن الطاق کتاب به نام امامت داشته‌اند. (۸) بزرگان شیعه ناچار بودند در کتاب امامت خود مسأله امامت را به روش مورد اعتقاد خود اثبات کنند و در ضمن کتاب‌های امامت مخالفان خود را نیز نقض نمایند مثلاً ابو عبدالله بن مملک اصفهانی که از متکلمان شیعه بود با ابوعلی جبائی دانشمند معتزلی مباحثاتی بر سر مسأله امامت داشت و بدین مناسبت خود کتابی به نام امامت نوشت و کتاب امامت ابوعلی جبائی را نقض کرد. (۹) این رد و ایرادات دانشمندان شیعی و معتزلی گاه از حد متعارف تجاوز می‌کرد چنانکه دوتن چند بار یکدیگر را نقض می‌کردند مثال کامل این مطلب را می‌توان در ابوجعفر ابن قبه رازی متکلم شیعی و ابوالقاسم کعبی بلخی دانشمند معتزلی جست. ابوالحسین سوسنگردی می‌گوید من پس از زیارت حضرت رضا به طوس نزد ابوالقاسم بلخی به بلخ رفتم و کتاب «الانصاف فی الامامه» ابن قبه را به او نشان دادم او کتابی به نام «المسترشد فی الامامة»

در رد آن نوشت سپس آن را بری نزد ابن قبه آوردم او کتابی به نام «المستثبت فی الامامه» نوشت و المسترشدرا نقض کرد من آن را نزد ابوالقاسم آوردم او ردی بر آن به نام «نقض المستثبت» نوشت و چون بهری برگشتم ابن قبه در گذشته بود. (۱۰)

از میان متکلمان معتزله جاحظ بیش از دیگران مسأله امامت را مورد بحث قرار داد او در کتاب‌ها و مقالاتش از جمله کتاب «العثمانیه» خرده‌گیریهائی بر شیعه در این مسأله نمود جاحظ در کتاب دیگر خود که به عنوان «فضیلة المعتزله» نوشت شیعه را بسیار مورد انتقاد قرار داد در این میان یکی از متکلمان بزرگ معتزله که به علمی از آنان کناره‌گیری کرده بود معروف به ابن راوندی در صدد دفاع از مسأله امامت برآمد او هم خود کتابی در امامت نوشت و هم در کتابی تحت عنوان «فضیحة المعتزله» به رد گفتار جاحظ پرداخت از کتاب جاحظ و ابن راوندی اثری در دست نیست ولی دانشمند دیگری از میان معتزلیان به نام ابوالحسین خیاط کتابی به نام «الانتصار» نوشت و در آن از جاحظ دفاع کرد و به رد گفتار ابن راوندی پرداخت. از این کتاب می‌توان دریافت که جاحظ و ابن راوندی چه مطالبی در کتاب‌های خود مطرح ساخته بودند. ابن راوندی می‌گوید جاحظ هر نوع حق و باطلی را در کتاب خود گرد کرده و به شیعه نسبت داده و با این رفتار خود نه تنها به طعن شیعه بلکه به طعن اسلام پرداخته است. (۱۱) و نیز گوید مطالبی که اهل اعتزال از جمله جاحظ در آثار خود نوشته‌اند اثری در دلای عوام باقی گذاشته و موجب پایداری حق شیعیان شده و از جهت آنکه بیشتر از شیعیان از علم کلام خود را برکنار می‌دارند خطاهای فاحش مقالات اهل اعتزال بلا معارض مانده است. (۱۲)

خیاط می‌گوید که ابن راوندی کتاب امامت را تألیف کرد و در آن به طعن مهاجر و انصار پرداخت و اظهار کرد که پیغمبر شخص معینی را با اسم و نسب خاصی جانشین خود گردانید و فرمان داد که او را پیشوای خود قرار دهند و پیرو او باشند و کسی را بر او مقدم ندارند و او را نافرمانی نکنند سپس همه بجز عدهٔ قلیلی حدود پنج یا شش تن اجماع کردند بر اینکه آن شخص را از مقامی که پیغمبر تعیین کرده بود برکنار

دارند و دیگری را برجای او بنشانند و در نتیجه به فرمان رسول خدا استخفاف ورزیدند و به عمد او را نافرمانی کردند. (۱۳) و باز ابن راوندی اظهار داشت پیروان علی معتقد بودند که مسلمانان از آن جهت با ابوبکر پس از وفات رسول بیعت کردند که در میان آنان افراد فراوانی بودند که در نهان کفر می‌ورزیدند و علی را دشمن می‌داشتند زیرا او بستگان و خویشان آنان را در غزوه‌ها به قتل رسانیده بود. (۱۴)

ابن راوندی چنانکه اشاره شد خود از بزرگان متکلمان اهل اعتزال بوده که از آنان دوری جسته است و به همین جهت اهل اعتزال از او به زشتی یاد می‌کنند و حتی می‌گویند همین کتاب امامت را در برابر گرفتن سی دینار نوشته است. (۱۵) ولی آنچه که مسلم است ابن راوندی یا تسلط خود به مبانی کلامی توانسته بود که در برابر احتجاجات و استدالات متکلمان معتزلی بر علیه شیعه ایستادگی کند و این امر سخت بر آنان گران آمده بود تا اینکه قاضی عبدالجبار همدانی متوفی ۴۱۵ در دائرة المعارف کلامی خود که موسوم به «المغنی فی ابواب التوحید والعدل» است قسمت مهمی را اختصاص به مسئله امامت داد تا آنچه را که پیشوایان او مانند جاحظ و جبائی گفته بودند استوار سازد. کتاب مغنی در بیست مجلد به وسیله قاضی عبدالجبار در مسجد رامهرمز املا شده است. (۱۶) در این کتاب مسائل مختلف علم کلام مورد بحث و تحلیل قرار گرفته و افکار و عقاید فرق اسلامی و غیر اسلامی در آن نقد شده است.

کتاب مغنی بسیار زود در میان دانشمندان اسلامی شهرت پیدا کرد چنانکه ابوالعلاء معری شاعر نابینای عرب که سخت از مباحثات و مجادلات مذهبی بیزار بود به این کتاب و کتاب دیگر قاضی به نام «عمد» اشاره کرده است:

لَوْلَا التَّنَافُسُ فِي الدُّنْيَا لَمَّا وُضِعَتْ

كُتُبُ التَّنَاطُرِ لَا الْمُغْنِيَّ وَلَا الْعَمَدِ (۱۷)

آخرین جزء کتاب مغنی یعنی جزء بیستم اختصاص به مسئله امامت داده شده و در آن این مسئله به طور تفصیل مورد بحث و نقد قرار گرفته است. همین فراوانی مطالب

و وسعت دامنه بحث در کتاب مغنی موجب گردید متکلمان اهل سنت در مسأله امامت دیگر خود را زحمت ندهند و با جمال بر گزار کنند و تفصیل را به کتاب قاضی عبدالجبار ارجاع دهند و به احتمال قوی آنجا که جوینی می‌گوید قاضی و پیشوایان دیگر ما کتابهای مبسوط در امامت تألیف کرده‌اند که مستبصر را اقناع می‌کند نظر به قسمت امامت کتاب مغنی داشته‌است. (۱۸) همدانی در این کتاب مباحث مختلف را مطرح ساخته و در هر یک احتجاجات امامیه را که از آنها تعبیر به شبهات می‌کند نقل کرده و آنها را پاسخ داده‌است. او نخست سخن از وجوب امامت به میان می‌آورد و آن را عقلی می‌داند نه سمعی و در مورد نص بر امامت گوید که از راه عقل و سمع ثابت نمی‌شود. و در باره اینکه چه شخصی شایستگی امامت دارد او معتقد است که امام باید عادل باشد و امامت فاسق روا نیست. او سپس در باره امامت ابوبکر و عمر و عثمان سخن می‌راند و مطاعنی را که در باره هر یک از طرف مخالفان وارد شده نقل و رد می‌کند. او از خوارج و غلاة و همچنین از امامت علی و حسنین و اقاویل زیدیه نیز در این کتاب بحث می‌کند و بسیاری از وقایع تاریخی و مسائل کلامی را به مناسبت یاد آور می‌گردد.

همدانی در بیشتر موارد منقولات خود را به شیوخ خود یعنی پیشوایان معتزله منسوب می‌دارد و از میان آنان جاحظ و ابو عبدالله جعل و ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی بیشتر به چشم می‌خورد و در موارد نقل مقالات فرق شیعه از گفته ابو محمد حسن بن موسی نوبختی استشهد می‌جوید.

شکی نیست که فصل امامت از کتاب مغنی بر شیعیان بسیار گران آمده و آنان در صدد دفاع از خود بر آمده‌اند دانشمندی به نام محمد بن احمد بن علی بن الولید که از متکلمان زیدیه بوده رساله‌ای در رد کتاب مغنی نوشته و آن را «الجواب الحاسم السنفنی لشیبه المغنی» نامیده و بیشتر توجه این دانشمند مواردی بوده‌است که قاضی عبدالجبار در آن بازیدیه مخالفت ورزیده‌است. ولی مهمترین جوابی که به قسمت امامت کتاب مغنی داده شده جواب سید مرتضی علم الهدی است. سید مرتضی از بزرگان

شیعه و از بنیان‌گذاران کلام و اصول فقه شیعه است او و برادرش سید رضی همچون دو ستاره‌ای در تاریخ تشیع درخشندگی دارند و بی‌جهت نبود که ابوالعلاء معری در مرثیه پدرشان گفت :

أَبْقَيْتَ فِينَا كَوَكَبَيْنِ سَنَاهُمَا  
فِي الصُّبْحِ وَالظُّلُمَاءِ لَيْسَ بِخَافٍ  
سَاوَى الرَّضِيِّ الْمُرْتَضَى وَتَقَاسَمَا  
خِطَطَ الْعُلَى بِيَتَنَاصِفٍ وَتَصَافٍ (۱۹)

سید مرتضی در سال ۳۵۵ به دنیا آمد و شعر و ادب و بلاغت را نزد ابو عبدالله مرزبانی و فقه و کلام و تفسیر را نزد شیخ مفید از بزرگان شیعه آموخت و در سال ۴۳۶ دیده از جهان بر بست در حالیکه آثار بسیار ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. کتاب شافی که از مهمترین آثار سید است در ردّ بخش امامت کتاب المغنی قاضی عبدالجبار می‌باشد. مؤلف در آغاز به درخواست یکی از کسانی که کتاب قاضی را مورد مطالعه قرار داده اشاره می‌کند و سپس به نقل گفته‌های مؤلف مغنی کرده و یک‌به‌یک را پاسخ داده است. بحث در باره مسائلی که در کتاب شافی مطرح شده از حوصله این مقاله خارج است، آنچه که مسلم است این است که کتاب شافی از مبسوط‌ترین کتاب‌هاست که مسأله امامت در آن به عنوان یک مسأله نظری مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است.

گذشته از مباحثی که مربوط به امامت است بسیاری از مطالب دیگر که به تاریخ و رجال مرتبط است از کتاب شافی استفاده می‌گردد. برای نمونه می‌توان چهره‌ای را که سید مرتضی از ابن راوندی نشان می‌دهد مثال آورد. ابن راوندی در میان مسلمانان به عنوان یک زندیق و ملحد شناخته شده معتزلیان سخت بر او تاخته‌اند زیرا او از زمره آنان بوده و سپس از آنان کناره‌گیری کرده است و به دفاع از تشیع پرداخته است، در اینجا مجال آن نیست تا در باره اخباری که در باره ابن راوندی نقل شده بحث کنیم و جویندگان را به مقدمه کتاب الانتصار از نیرنگ که در سال ۱۹۳۵ در قاهره چاپ

شده و مقاله ریتز که در مجله Der Islam در سال ۱۹۳۱ و همچنین مقاله کراوس که در مجله Rivista degli studi orientali در سال ۳۴ - ۱۹۳۳ منتشر شده حواله می‌دهیم . (۲۰)

سید مرتضی در موارد مختلف از کتاب خود به کتاب الامامه ابن راوندی استشهاد جسته از جمله در مسأله عصمت ائمه و منصوص بودن آنان . (۲۱) و نیز در مسأله حجّت بودن امام در همه امور شرعی و عقلی . (۲۲) و همچنین در برابر آنان که گفته‌اند که ابن راوندی برای نخستین بار ادّعی وجود نصّ بر امامت حضرت علی بن ابی طالب کرده می‌گوید او بدون دلیل ادّعا نکرده و مخالفان خود را مجبور به پذیرفتن آن ننموده‌است . (۲۳) و علت این اتهام را بدین بیان توجیه می‌کند که چون مخالفان شیعه کلامی مجموع در نصرت نصّ پیش از ابن راوندی نیافتند لذا او را متّهم کردند که مبدی ادّعی نصّ است در حالیکه تصنیف و جمع مطالبی هیچ‌گاه دلیل بر آغاز قول در آن نمی‌شود . (۲۴) سید مرتضی ابن راوندی را از اتهامات معتزله مبرّی می‌دارد و در برابر آنان از او دفاع می‌کند مثلاً آنجا که قاضی عبدالجبار از شیخ خود ابوعلی جبائی نقل می‌کند که گفته‌است : « بیشتر کسانی که مذهب شیعه را یاری کرده‌اند منظورشان طعن در دین و اسلام بوده‌است و تشیع را فقط وسیله‌ای برای این هدف قرار داده‌اند زیرا اگر با اظهار کفر و الحاد می‌خواستند منظور خود را عملی سازند کسی از آنان نمی‌پذیرفت لذا این طریقه را زردبانی برای رسیدن به مقصود ساختند مانند هشام بن الحکم و طبقه او و مانند ابو عیسی و راق و ابو حفص حدّاد و ابن راوندی . (۲۵)

سید مرتضی چنین به مدافعه می‌پردازد :

« ابن راوندی این کتبی را که اسباب بدنامی او شده به قصد معارضه با معتزله و زور آزمائی با ایشان ساخته چه معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را به قصور فهم و غفلت متّهم نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد و الا ابن راوندی

از این تألیفات علناً تبرّی می‌جسته و نسبت تألیف آنها را به خود انکار می‌کرده و به دیگری منسوب می‌داشته است و شکستی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه به آنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است و کاری که ابن راوندی در این راه کرده نظیر عمل جاحظ یا نزدیک به آن است و اگر کسی کتب عثمانیه و مروانیه و عباسیه و امامیه و رافضیه و زبیدیّه را که همه تألیف جاحظ است جمع آورد . می‌بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضاد و رنگ به رنگ سخن گفتن به چه درجه عظیمی از شک و الحاد و قلت تفکر در دین رسیده بوده است و هیچکس نمی‌تواند مدعی شود که جاحظ به محتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون او مقالات مردم و احتجاجات ایشان را نقل کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل گفته‌ها بتوان مخالفین را قانع کرد نظیر آن را در حق ابن راوندی نیز می‌توان گفت در صورتی که ابن راوندی در کتبی که نام او را در پیش مردم زشت کرده هیچ‌گاه نمی‌گوید که من با این مذاهبی که حکایت کرده‌ام معتقدم و به صحت آنها ایمان دارم بلکه می‌گوید دهریه یا موحدین یا براهمه یا مؤمنین به اصل رسالت چنین و چنان می‌گویند . اگر می‌شود گفت که بر جاحظ در دشنام گفتن به صحابه و ائمه و شهادت دادن به گمراهی و خروج ایشان از دین گناهی نیست و کلام او در این موارد به منزله نقل قول و حکایت است به همین ترتیب ابن راوندی هم مجرم نیست و بنا بر قرینه فوق‌تهماتّی که بر او وارد ساخته‌اند زائل می‌شود . « (۲۶)

این تنها سید مرتضی نیست که ابن راوندی را از اتهامات معتزله تبرئه می‌کند بلکه ابو منصور ماتریدی سمرقندی پیشوای فرقه ماتریدیه در کتاب معروف کلامی خود « التوحید » در آنجا که به اثبات نبوت و رد منکران آن پرداخته از گفته‌های ابن راوندی استمداد جسته است . نگارنده در مقاله‌ای که به عنوان « منابع تازه درباره ابن راوندی » نوشته فقراتی از کتاب التوحید را که از ابن راوندی بر رد منکران نبوت نقل شده به فارسی آورده است . (۲۷)

پیشوایان معتزله در برابر رد و جواب شدید سید مرتضی بر کتاب مغنی خاموش



نشستند بلکه به دفاع از قاضی به نقض ورد گفتار سید پرداختند چنانکه ابوالحسین بصری شاگرد قاضی عبدالجبار کتابی نوشت و آن را به نام «نقض الشافی فی الامامة» موسوم ساخت. (۲۸) و ابویعلی سلالر بن عبدالعزیز در نقض بر آن کتابی به عنوان «النقض علی النقض» نوشت (۲۹)، آنچه که مسلم است آنکه کتاب سید مرتضی نه تنها نزد شیعه بلکه نزد سنیان نیز موقعیتی عظیم پیدا نمود ابن ابی‌الحدید دانشمند سنی معتزلی قرن هفتم و شارح نهج البلاغه در ذیل گفته حضرت علی (ع) «إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالْأَحْدَاثِ أَحْدَاثًا» که اشاره به عثمان است فصل مشبعی از کتاب المغنی و کتاب الشافی را در مورد اتهاماتی که مردم بر علیه عثمان اقامه کرده‌اند نقل کرده است. (۳۰)

قسمت مهم از این فصل یازده طعن است که دشمنان عثمان بر او وارد ساخته‌اند و قاضی عبدالجبار آن مطاعن را پاسخ داده و سپس سید مرتضی بر پاسخهای قاضی اعتراض نموده است.

با توجه به مطالب فوق اهمیت مسأله امامت در کلام اسلامی روشن گشت و نیز آشکار گردید که کتاب مغنی قاضی عبدالجبار و شافی سید مرتضی هر یک از مهترین و مبسوطترین کتاب احتجاج و مناظره در مسأله فوق بوده‌است و همین اهمیت موجب گردید که شیخ طوسی کتاب شافی را خلاصه‌تر و ساده‌تر سازد تا بیشتر مورد استفاده شیعیان قرار گیرد. شیخ طوسی که از شاگردان سید مرتضی بود کتاب کلامی دیگر استاد خود را نیز که موسوم به «جمل العلم والعمل» است شرح کرده که نسخه منحصراً به فردی از آن به شماره ۶۵۳۰ در آستان قدس رضوی موجود است.

تلخیص الشافی شیخ طوسی یک بار در سال ۱۳۰۱ قمری همراه با کتاب الشافی در تهران چاپ سنگی شده بود و اخیراً نیز چاپ مرغوبی از آن در چهار مجلد به وسیله سید حسین بحر العلوم صورت گرفته و در سال ۱۳۸۳ در نجف اشرف چاپ شده است.

شیخ طوسی در آغاز کتاب می‌گوید که من کتاب شریف مرتضی را مشتمل بر مسائل مهم امامت و محتوی ادله مورد اعتماد اصحابمان دیدم او در این کتاب به ذروه علیا

غایت قصوی رسیده و هر کس در این موضوع چیزی نوشته از او اخذ و اقتباس کرده و به ساحت او فرود آمده است علاوه بر این در این کتاب شبهه‌های قدیم و جدید مخالفان استیفاء شده و سستی آنها آشکار گردیده است ولی او در این کتاب روش آنان که کتابهای مخالفان را نقض می‌کنند در پیش گرفته و مانند مصنفانی که ادله را جداگانه مرتب می‌سازند و پرسشهای مخالفان را استیفاء می‌کنند و سپس پاسخ می‌دهند رفتار ننموده است. بدین جهت است که این کتاب فقط مورد استفاده آنان که در علم مبرز هستند قرار می‌گیرد و مبتدیان چنان که در خور این کتاب است از آن بهره‌ور نمی‌گردند. و چون جماعتی از اصحاب مشتاق بودند که این کتاب تلخیص شود و مکررات آن ساقط گردد من عزم بر تلخیص آن کردم و در آغاز آن کیفیت اختلاف مردم را در امامت یاد کردم و در برخی از موارد احتجاجاتی افزون بر آنچه که در کتاب بود آوردم.

نگارنده در این گفتار مجال آن را ندارد که به بحث در باره مطالب کتاب شافی و تلخیص شافی پردازد زیرا آن رشته سری دراز دارد و منظور از این مختصر این بود که روشن سازد که مسأله امامت چه گونه در میان ارباب علم کلام مطرح می‌گشته و وجود کتاب شافی سید مرتضی چه اهمیتی داشته است و نتیجه این گفتار آنکه شیخ طوسی که با تلخیص کتاب شافی آن اثر مهم را قابل استفاده برای مبتدیان و مستکملان ساخته نه تنها خدمت بزرگی به شیعه کرده بلکه یک مسأله مهم کلامی را به آخرین درجه بحث و نظر رسانیده است.

در پایان باید اذعان نمود که سید مرتضی و شیخ طوسی توانستند شیعه را جهت به استدلال و آماده برای دفاع از حق خود بسازند و آن کاستی را که ابن راوندی از آن شکایت داشت و می‌گفت: «شیعیان با برکناری از علم کلام در برابر مخالفان نمی‌توانند ایستادگی کنند» جبران نمایند.

## منابع و مشخصات آنها

- ۱- شهرستانی . المال والنحل . ج ۱ ص ۲۴ . (قاهره : ۱۳۶۸) .
- ۲- بزدوی : اصول الدین ، ص ۲۴۰ . (قاهره : ۱۳۸۳) .
- ۳- جلال الدین دوانی : شرح عقائد عضدیه . ص ۷ . (قاهره : ۱۳۲۲) .
- ۴- جاحظ : العثمانیه ، ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ . (قاهره : ۱۳۷۴) .
- ۵- بغدادی : الفرق بین الفرق ، ص ۱۶۴ . (چاپ محمد محی الدین عبدالحمید بدون تاریخ) .
- ۶- جاحظ ، الحيوان . ج ۱ ص ۱۱ . (قاهره ۶ ، ۱۳ - ۱۳۶۴) .
- ۷- ابن نایم ، فهرست . (ترجمه فارسی چاپ دوم تهران ۱۳۴۶) .
- ۸- ابن ندیم ، فهرست ، ص ۳۲۸ و ۳۲۹ .
- ۹- ابن ندیم . فهرست . ص ۳۳۲ .
- ۱۰- نجاشی . کتاب الرجال : ص ۱۹۱ (تهران : مرکز نشر کتاب ، بدون تاریخ) .
- ۱۱- خیاط ، الانتصار : ص ۷۸ (بیروت : ۱۹۵۷) .
- ۱۲- مأخذ پیشین : ص ۱۳ .
- ۱۳- مأخذ پیشین ، ص ۱۲ .
- ۱۴- مأخذ پیشین : ص ۷۵ .
- ۱۵- ابن المرتضی : طبقات المعتزله . ص ۹۲ (بیروت : ۱۹۶۱) .
- ۱۶- مأخذ پیشین : ص ۹۸ .
- ۱۷- ابوالعلاء ، لزوم مالایلزم ، به نقل از تعریف القدماء بابی العلاء ، ص ۱۱۶ ، (قاهره ، ۱۳۸۴) .
- ۱۸- الارشاد ، ص ۴۱۰ (قاهره ، ۱۳۶۹) .

- ۱۹- نقل از مقدمه امالی المرتضی، ص ۶ (قاهره، ۱۳۷۳).
- ۲۰- نگارنده نیز در مجله یغما شماره ۱۱ و ۱۳۳۷/۱۲ و شماره ۱۳۳۸/۱ مقالاتی تحت عنوان « ابن راوندی » نوشته و پس از آن منابع تازه‌ای که در باره او گرد آورده به صورت مقاله‌ای تحت عنوان « منابع تازه در باره ابن راوندی » در مجله دانشکده ادبیات سال ۱۴ شماره ۱ منتشر ساخته است.
- ۲۱- الشافعی، ص ۱۳۱ (چاپ سنگی تهران، ۱۳۰۱).
- ۲۲- الشافعی، ص ۶۵.
- ۲۳- الشافعی، ص ۱۰۴.
- ۲۴- الشافعی، ص ۹۸.
- ۲۵- کتاب المغنی، ج ۲ قسمت ۱، ص ۳۷ (قاهره، الدار المصریه للتألیف والترجمه) و کتاب الشافعی، ص ۱۲.
- ۲۶- چون ترجمه این قسمت در کتاب خاندان نوبختی عباس اقبال، ص ۱۹ و ۹۲ (تهران ۱۳۱۱) وجود داشت عیناً از آنجا نقل گردید.
- ۲۷- و نیز رجوع شود به کتاب التوحید (نسخه خطی کتابخانه کبریج، شماره ۳۶۵۱ اضافات (Add. 8951). صفحه‌های ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۱، ۱۹۰.
- ۲۸- طبقات المعتزله، ص ۱۱۹.
- ۲۹- ادب المرتضی، ص ۱۳۶ به نقل از ریاض العلماء، ص ۲۷۹ (نقل از مقدمه - الذریعه سید مرتضی).
- ۳۰- شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۳۳۳ - ۳۲۲ و ج ۳ ص ۶۹ - ۱، (قاهره، ۱۹۶۴ - ۱۹۵۹).